



D + w n - i S l i m

Vollständiger

Titel: D + w n - i S l i m

PPN: PPN621243906

PURL: <http://resolver.staatsbibliothek-berlin.de/SBB000017A500000000>

Erscheinungsjahr: 18XX

Signatur: Hs or 8374

Kategorie(n): Orientalische Handschriften

Strukturtyp: Monografie

Seiten (gesamt): 105

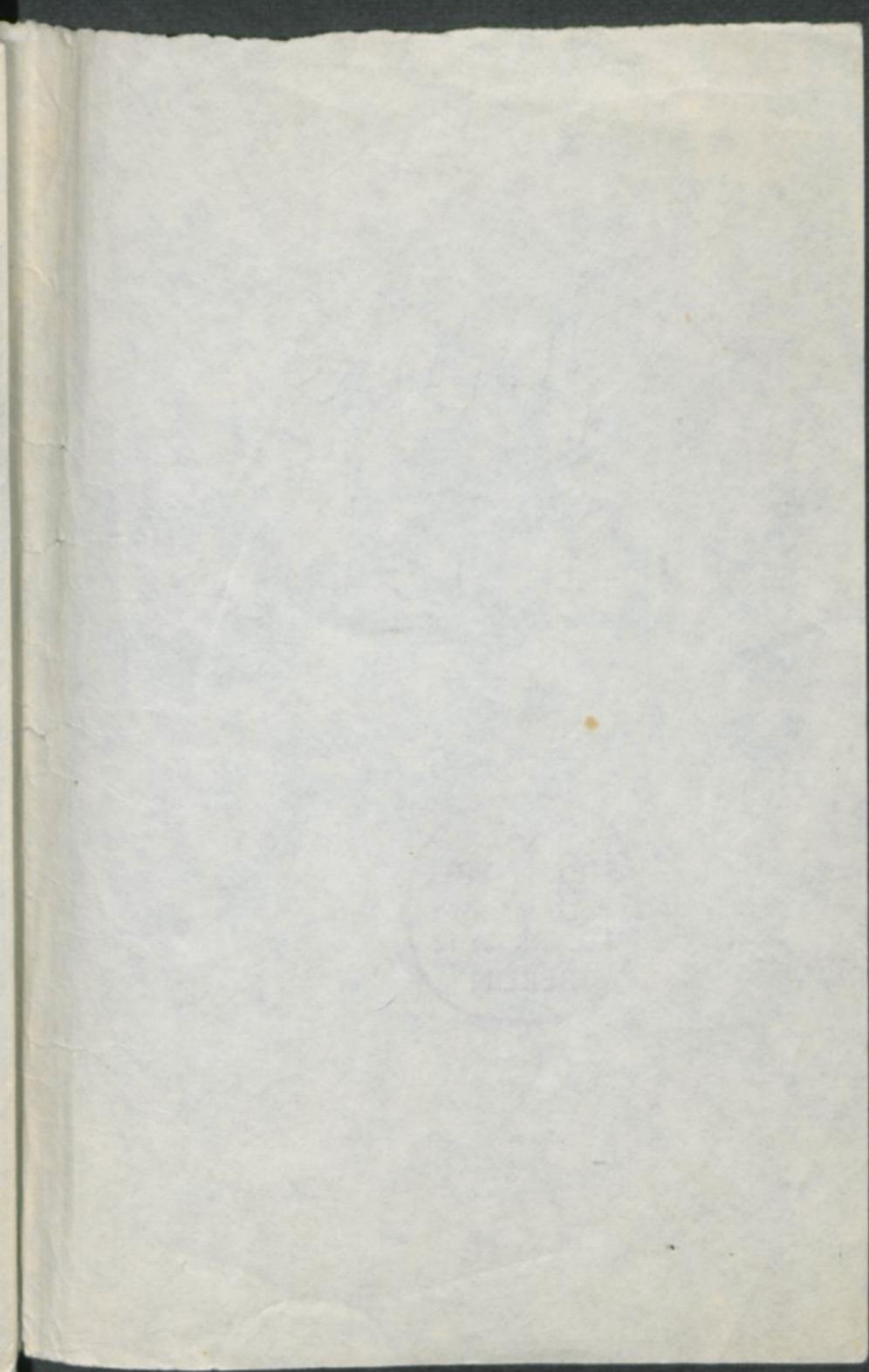
Seiten (ausgewählt): 1-105

I

دیوانی سالم

خطی ناستروانو





سبب تامل

له سال ۱۳۲۰ شمس برابر ۱۹۴۰ میلادیا .

له دی ی (سید آوا) ی سقر . بیاضیکم (۱)

بخط خوش فارسی اما کوننه در پوت . له مجموعہ اشعار

(سالم) لای ملا سعید ناویکی پیش نویزی او جلد

چاوپنی گوشت ولی صد حیف که اول و آخری

نما بو، زورم عز کی کرد اگر چی کا بر اقدری

نه ازانی اما من که اظهاری علاقه تم کرد له لای شیرین بو

ناچار به کتیب قصص الانبیاء یکی فارسی محش جالی

۱۱) بیاضی دتر جمہ مستطیل که در قدیم اشعار دیاددا شہرا رادبران مینوشتند

معیی له که لما عوض کرد . او بطاهر زور ممنون بو
منیش له دللو له و زیاتر . امن دیوانی سالم
دی بو و بلکو یک نسخه ششم بو که له عراق چاپ کر ابو ،
بامانت لیا ان سندم و بیان ندامو ، بلام
لام وایه زوری له شعرانه تیانه بو . له کرامه
که جز و بنده که ی نابو و کرم بو بکللی له بین بحیث . باوجود
کاری زور لقصیم گرت که هر روزی قسمتیکی له بنو کمو
تا ترا و ابیت و له خواتونین و یار مه تی اخوازم
۱۳۲۵/۶/۵ سقر - نافع مطهر

۱- بلام دافه که م که زور غلط و لاناچارم دارونوس که م

ملکوبه یارمه تی اوانه ی که دیوانی سالمی (سالمیان)

له لایه باطعی شرفان هیه و علاقه یان بادسیان

کورده هیه لفتحی لغزبون .

۲- ام بیاضه وادباره زور بوه جوتکا برتیب

عُرف: ن - و - ه - ی - لی یان

کردوه و دافه که م که له حرفی نوته وه ماوه و اول

و آفره که ی نماوه .

آ و اعیناً باداره ی روش نامه ی کردستانی

فردی و سیه تقدیم دیش که ش نه که م هیوا

دارم که لکی لی و درگیریت

۱۸ آبان ماه ۱۳۴۱

سقر نافع مظهر

نفس



Os. 1983.8374

مرازه خطرناک گذر عمر تمام
بداوه و افکاره از خون کیم

درد و آزار در کسب کیم
سوز و آزار در کسب کیم

صراحت در این کسب کیم
صفت سالم بهر از در کیم

ادب و ادب در کسب کیم
دلاکت در کسب کیم

فناوری کسب کیم
سواره در کسب کیم

بناست موجودت کسب کیم
تلاش حاکم کسب کیم

مرازه خطرناک گذر عمر تمام
بداوه و افکاره از خون کیم

درد و آزار در کسب کیم
سوز و آزار در کسب کیم

صراحت در این کسب کیم
صفت سالم بهر از در کیم

الرقبله مرادم

اشک توین شعر در کبریا
تا باین کما فی کما

بیا بیا من دم
بیا بیا من دم

فرضی غمخوار و تابی نفس
فانعی ایچا و لورس

بیا بیا من کز لری ریب
بیا بیا من کز لری ریب

بیا بیا من کز لری ریب
بیا بیا من کز لری ریب

خانه دگر نداننه کور سلم غم
غیر رایت کره بلهیی هامش

کراس اوردو تلفیهای صدر
سالم و درگاه رب العالین

کراس اوردو تلفیهای صدر
سالم و درگاه رب العالین

کراس اوردو تلفیهای صدر
سالم و درگاه رب العالین

فادری کور کور
چیت و آلبوره و کورن

فادری کور کور
چیت و آلبوره و کورن

فادری کور کور
چیت و آلبوره و کورن

تا دوزخین بوسه
دینه کور کورن

خوشنه کور کورن
خوشنه کور کورن

خوشنه کور کورن
خوشنه کور کورن

دستی خاتم النبیین
کسی که بخت است ز بنویزبان

نفعی کو ایامه بلبلان
کاز دست سگوه او دی کلمه سگواره

تا خیزد ز دست و زده کاروان
ز دست بوی بعضی نو دیده خورشید

بخت کفالت در این زمین
دیده نابینای کسی گاه تماشا خورشید

سگواره نیستی خونی لطفه و کران

دستی خاتم النبیین
کسی که بخت است ز بنویزبان

نفعی کو ایامه بلبلان
کاز دست سگوه او دی کلمه سگواره

تا خیزد ز دست و زده کاروان
ز دست بوی بعضی نو دیده خورشید

بخت کفالت در این زمین
دیده نابینای کسی گاه تماشا خورشید

سگواره نیستی خونی لطفه و کران

دستی خاتم النبیین
کسی که بخت است ز بنویزبان

نفعی کو ایامه بلبلان
کاز دست سگوه او دی کلمه سگواره

تا خیزد ز دست و زده کاروان
ز دست بوی بعضی نو دیده خورشید

بخت کفالت در این زمین
دیده نابینای کسی گاه تماشا خورشید

سگواره نیستی خونی لطفه و کران

دستی خاتم النبیین
کسی که بخت است ز بنویزبان

نفعی کو ایامه بلبلان
کاز دست سگوه او دی کلمه سگواره

تا خیزد ز دست و زده کاروان
ز دست بوی بعضی نو دیده خورشید

بخت کفالت در این زمین
دیده نابینای کسی گاه تماشا خورشید

سگواره نیستی خونی لطفه و کران

۴

تعلی من سینه من کلمات من پیغمبر

تختی من غنچه من تخت من ابرو

بویول کم باید باشی ساقی بچیدو

روبر وایست عشقت لهر وایستم

حکاتم و کون کرده لهر عشق

۴

دلگوش و دلچینگی کربم بچیدو

منه و یاد کرد باران عشق را کین

سینه و دل و قلب لنگان و آینه کین

منی زار و روی زردم کین کین کین

سند موعی کین کین کین

تو هم بیاد اولی ام تو می بودی

کرکیت نغمه کوه بوشا دست اشک کن

تقریبی خورشید آبهی کوه با کین

بگذر راه سحر خیز طالب مهر ز حد با نام

بگذر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و اول که در علم خود را در حق
تو شایسته دانم بم اوله تو به حقین
صعبه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

روح بد بر روی صید و کما نابین
سیرا کرده و دینت لکما نابین
شهر ضوف نیست نید این فرقا اگر
صدف لوگو مر بکنه صاف عجان
سبح صاحب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

از دکان حلقه واداره لرونج
مانده بود که در اول لیب رولک به این

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

دا بینه به اهلورا حافظه کنو
مطبوعه با طرز کلاسیک نوشتو

اندازه کاغذ و خط و کمر
مطبوعه کمر و خط و کمر

دینتیه خط و کمر و کمر
از فزونی خط و کمر و کمر

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

دستم نویسی که کما حق تعالی
الیه شکرانده و بی بیجه استو

صحت کما حق تعالی و بی بیجه
صحت کما حق تعالی و بی بیجه

مطبوعه کما حق تعالی و بی بیجه
مطبوعه کما حق تعالی و بی بیجه

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

خط و کمر و کمر و کمر
خط و کمر و کمر و کمر

جان نکلن ددالور
زلفا چو تک کا پر خسترم بود

کاه رو و تشریح
خوش بود که در اول

بود سلام
دیدم در اول

روح بنیو دل و دلوی
صدیقی کرد او الی غم بود

قطر کین صمیمه در
ام بنام با خرم با نوا

کره صمیمه در
و از غم خندت

مقبل از درده بیستم
که سالم غامی ملک

سخت خور با بر
سخت خور با بر

نظم صلا ام
نظم صلا ام

تا بگو ای غم دور
سکسک یک یک دیگای

که در او صبر
و انقار در

لب لب لب لب
لب لب لب لب

بیمی لغت غم دل و غم
گر سینه ا بکشم

مخمس
مخمس

نغمه
نغمه

دو نوا دل ساد بی کج فرهاد
در پیش کز غم غریب و دریدار
بستی روی او قصای باغ
نهاد دلها کوزاری غم زار

ز یاد بگذرد دل کلمه کلامت
که از عجب چرخ بر بو

که کجایم باز نه آمو
سینه در طره باران آمو

چو دست دل اهرم روی
در اظرفانه بار بار نه آمو

گفتی سوسه یا با هر حکیم
جهان کبیرا در نظر آمو

کگو با دمی دق آفاق می
نخجا در سرم صمانه آمو

نیات عهده آفتاب زنی
نقوت مویب باران آمو

که بیلی سرد و غم آمو
بغیر دل طایر زان آمو

که در دل کشت روی مریده
شکوه غم خسته زان آمو

شیرین آن کله قلعه در کس
خج غم هر صید با لانه آمو

بایستی بهاری و صلیکه
سودر دلاوه هر باران آمو

کوه غم ایام کلامت
دری آمو که در خانه آمو

که لاس آمو که در آمو
بیتا ز دور نسو زان آمو

بحرین کلام

و نه
بجز آنکه در عالم دیده شد
بجز آنکه در آن دنیا بود

و کجا است این عالم که در آن
کلیه عالمی است که در آن بود

و در آن وقتی که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

که در آن عالمی که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

که در آن عالمی که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

و ما فی نفسی ولی در عالم که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

و کجا است این عالم که در آن
کلیه عالمی است که در آن بود

و در آن وقتی که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

که در آن عالمی که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

که در آن عالمی که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

و ما فی نفسی ولی در عالم که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

و کجا است این عالم که در آن
کلیه عالمی است که در آن بود

و در آن وقتی که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

که در آن عالمی که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

که در آن عالمی که در آن
بجز آنکه در آن دنیا بود

دانه
کله
دانه
بفرد خاتم تون
طلعت جو
که با این
عظمت که
خطبه که
آریستی

بیتخانه گلشن باد اسرار
تنگه کلی بالاسلم انصیب

از دایه نوبت
ام دیبش تقاسم از دیت

قدیوشو کا نزع
له دایه ای غوش کوه طالع

کوه پلایا رود اردو
له سخن که همه دیدار

خط برادر صحرای
دردگاه کفر بر جا
ساعت و نطقه
نمیدان قضا کس

کتاب المردود
دیدله بود دیکه
بزدن دیکه
که هر طراحم

کرده حال
نه بجی
دو با

هنا کرا لکوه
چندین طلقه

خط برادر صحرای
دردگاه کفر بر جا
ساعت و نطقه
نمیدان قضا کس

کتاب المردود
دیدله بود دیکه
بزدن دیکه
که هر طراحم

کرده حال
نه بجی
دو با

هنا کرا لکوه
چندین طلقه

دو با

باینده علم که تبتی سرور نام است بکدم
بجای بوسه دین معجزه خلق القدر است

باینده سرور نام است بکدم
بجای بوسه دین معجزه خلق القدر است

باینده سرور نام است بکدم
بجای بوسه دین معجزه خلق القدر است

باینده سرور نام است بکدم
بجای بوسه دین معجزه خلق القدر است

بگفت با اینا که ما چه بدیم
چون با اینا که ما چه بدیم

دست خورشید را از ارض دورا
دست خورشید را از ارض دورا

بصورت مفضل با هر که
بصورت مفضل با هر که

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

بگفت که من خورشید را
بگفت که من خورشید را

وله
الف در این کتب که در این کتب
غیر از کتب کتب نامها نموده

دل نثر از این نثر است
و کت که در این نثر است

سالم بود از لزل زخمه
جلوه عضا خرم مهر لیلو
ط
زوطا رزم کرم در این
بیاویس بود عا در نام تا در این

لرسک از نظر او و خرفقت نشسته دل
مرت هر یک با کار کند و تیر از این
لعارضا با دیدم که کوشش و آوا
چه سحر که در این آرد آوا که کارش

و از این صحیح است که از این صحیح
صحت موقع بود به عالم و قدرت
فصل اول از این

مردود نثر خلاصه در وضعی
که طبع از نثر است

همو نثر است که در این
جسب است که در این

کوران بود که در این
دین بلیطه در این

فصلت از این صحیح است که در این صحیح
کلمت از این صحیح است که در این صحیح

عبد و کتب اینها بود که در این صحیح
قند را در این بود که در این صحیح

ملین مخون کلان در این صحیح
در این صحیح است که در این صحیح

فزار فائق فان کون کجمن ضد کمان
که سببی بر بی دلیل لغو یف بر کین بو
با ما و ده موقوفه شایع کون دین
که لاس کم کننده بلیتون مکان این بو

و
که سببی بر بی دلیل لغو یف بر کین بو
مقصود و لیکت آن بلیتون نوم و او

و
بلیتون نوم بر تو جیم باله
بی نقد و اوقات طوی تو

و
او باره که ایم وک و باره بو
تا بولد لا میع لغو مان

جانه که در سبب با دار قصیه
بوی تو روح با وقت بود اوست
که چه کند از تیر لعل در پاره کما
که چه بدید جانیست ختم سیم بو
دید ای دل خسته که غمزه در دست
بدرم بطرف خاگشت نه نظرم بو

و
موت نیست قند غمزه او اوصال
شکرین قدره با نه به سبب کیم بو
از اید بیکم کندی عشق و کرم
کودن اوه کیم که زانده خیرم بو

و
بوی تو که اقله وراق است هوا کیمی
بلاغ بر موده دل شود مایه کیمی

و
روم کیم ای روی صحرای کیمی
بیا و شکر و کوه دلین قند کیمی

و
ز کیمی مراقی دلش به ده اسام
رنگین رخ جانانه صفا کیمی
قطعه

نقح روانه و بسیر به قاین بود که شمع
پر دلی درده و سوختن و صدایش می نهد

خونک بوزن و ناله بر خواند شمع
غیر شمع من بین می چرخد

صحن صفت که با کله من در شستن
فوقه اسر عدد و با دقا می کند

زاج و زیناکه به عیده بسوی شوق در
لاده نم باشد اریل که جای می نهد

لذت و صله کجا چاره و یا شتر مراد
با یک لم دده در دم چه دوا می نهد
فکر در کردید با جابجایی شمع
سالم نمزده و آورده جای می نهد

و عدم اسر شمع قوی است که
له اصلا قلبی من گوید و نمک در افواه

بختیو لصد که در نیش علی است
سک درگاه باره به موسم که نمک در افواه

خارج لک طلع با کرعوه در افواه
نم لار در دلداره و لایق است من باره

نظم الک و شمع و لم کان دلداره
نغم نرسد شمع بعد قبول با هم

صلا در شمع از شمع خود شمع منی نهد
رانیه وصف بوی تو که البت شکر باره
خوبه و در فیه بی حرا شکاره با باره
حال آبا به صیغ و لبر و ناره صلا در

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

والمؤمنين
الذين اتبعوا
الحق والهدى
والذين هم
أولاد الله
الذين يحبهم
الله ويحبون
الله

اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
أولاد الله
الذين يحبهم
الله ويحبون
الله

اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
أولاد الله
الذين يحبهم
الله ويحبون
الله

اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
أولاد الله
الذين يحبهم
الله ويحبون
الله

اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
أولاد الله
الذين يحبهم
الله ويحبون
الله

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
أولاد الله
الذين يحبهم
الله ويحبون
الله

اللهم صل على
سيدنا محمد
وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
أولاد الله
الذين يحبهم
الله ويحبون
الله

عزیز دل کی بی بی بیری گلزار گلستان
چاری تو ایچ کپڑہ و در سید ابرو کیم
بکلی بکلی رو منت دست خالی آن کا
بکلی بکلی مار رفت با جھلی کردی

سیر دل اور شرت حضرت ہمت نہیں
نہم پیکار لاک کتیک شہ مارون
سہی شہ دورہ تنوری دیدہ بون

دیکھ کر کبھی کبھی تیرے ہونے کو
دیکھ کر کبھی کبھی تیرے ہونے کو
دیکھ کر کبھی کبھی تیرے ہونے کو
دیکھ کر کبھی کبھی تیرے ہونے کو

دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی

بابہ پور کیم کیم کیم کیم
بوجی بیا بارہ کیم کیم کیم
دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی

دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی

دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی
دور و دور تو کبھی نہ کی

بوی خوش بوی گلستان
که انار است خوشتر از آن

تو زین آن گلستان بدو
شده ای عظمی تو یکبار دامان من

وزن یکبوی صبر می گوی
شتر از او است صبر

تا به بلبلان که با من
و عذری که با من

صبر بلبلان دل تو به او سالم
عین گلزار که با من

دلم که در کوه
دلم که در کوه

غمی در غم من داده
روظهر کوشه که در دست

لطف داده بودی زلف
ای دل آماده به غم زلفت باره

وضع آینه در کوه
قلمی سرور و دل تو

غمی که با من
غمی که با من

غمی که با من
غمی که با من

غمی که با من
غمی که با من

عادم کرده از آنکه بوی گلزار
بغیر و بر آنکه بوی گلزار

طش می بر غم من
تا شرت بوی گلزار

طش می بر غم من
طش می بر غم من

طایفه ای که ستم بیجا
فکر سودن فراق نفعه

و زخمه و کله دوشه یار
سالم از کبیطی لولا که امیر و

عین فولاد خون دیده نماند
مزل محنت دیدار لب دارنده

برق عشق افسه بود غمی از کس
بر طرف نایلفد غمی نوازانده

له خفت در فیه و ایملکه به بیم کور
حال گوشه بر تو مردکی چادر من

سینه با غما سکه به ششتم
برق لاش اولدات بود او من

بر کوشش صحرایان
سود اول در ایما و دانیم

از تو خالکم با کلمن
صرف صبح کبر فتنه

موی سبزه بون قیدیو
سلک بوی کورنی دیوانه

مصمم که چه نوساز نی
بجو نوساز نی

بصفت و الی غم و لا
و نسا و موغال اولدات

بر باد و کوه و دریا
هر چه بودی منی منجانی

مشق عمرت هر چه کردی
تغیثی زلم عیبه را دور از من

فکر کورنی با صفا
فکر کورنی با صفا

و لکه و کوه و دریا
بشک و غم و کوه و دریا

کریم و بلیم
کوه و غم و کوه و دریا

رویدارنده منمخن
سحر با سحر کدیله عوایه

منمخن سحر با سحر
بودن من له با سحر عوایه

سحر با سحر
تأخر سحر با سحر

اسمان زده کحل مردم
اسیای سحر که چرخ کیمیای

سحر با سحر
مردت له سحر عوایه

سحر با سحر
خار سحر با سحر

اول صفتی سحر با سحر
سحر با سحر کدیله عوایه

والله

والله اعلم
خبره روار
انظر
فكل
دالة
البيان
لعمد
ما جازت
برهان
بررسی
دو که
بر سر
دو که
بر سر
دو که
بر سر
دو که
بر سر

و در
فوق
بر طرف
والقطر
مرور
فقط
رو در
وله
ما که
بر سر
دو که
بر سر
دو که
بر سر
دو که
بر سر

له دور محبت و العبد کتوفانای کلی
 خلدن عهد تو سالم هر شرط وفا کنه
 دل از رازی با این شخص
 کجا دل و سار دیده بگو کار از رازینه
 نصیب آمدن سون کس بر بر زمان
 نصیبان نیست بجز این کسوف و خفت یازینه
 له ایستگار نقره عدا ابواضه دارن
 ولی ایامی شاد در حوزمانی کو کوارینه
 کجا در این نمودن می خستید
 کجا در یکدیگر سفاک که هر نوره دارینه
 که ز یاد تو نماند زلفانست و خط کما
 قلعه سینه مشکا ولی سالم هفتاد
 از کس سلام دهد در سینه او اندازد
 جزو کیم اینک است و او این بینه
 ریزد و شب بونندستی او روی بخا لید
 دشت از تار تیه بر جا دم کوارینه

صدق تا که بنیادیم باید علم کس
 بوطول از کعبه کون و قدا
 بار سالم کو از کجا از دور تو جاوید
 مینی تنها و علم تا یاد کیم
 شوره زار ز خاک از اجاره درین کیم
 دو لهر تا که دم خوار کوی کیم

15



ابتدا بوری که نامم فکر غلطی نکرد
جسلی را نامم گفتم ای کار بی تدبیر

صادق بود اول آری سوسه سلم نمود
سر سحر کلام لصدقا تو بیتی نمودی

بوقلم با حد جایی که بنمیزد
کار شیواوم قطران این یا با بیره

و که با بد جایی که بنمیزد
ارغینه خانه که در کتب است

والا سینه قفس با بیخ و زاری
بیم نمیدیدم حدیث پیوسته

فغان سوزی من عمر کسب که در کتب است
دور ترستی ششید و با بیره

مکتوب با بزم عشق از روی آیدم
رف و ک بلای دلدارم حدیث

نفرات تو نهاده بود کسب
سود او و سود و لاطقی پوزانید

بیر از بختی که در کافه برید قافه
بیر از بختی که در کافه برید قافه

نفرات تو نهاده بود کسب
سود او و سود و لاطقی پوزانید

خواب لبم بود و در قفس چون کمان
نور خون الودر کان خاور کج بود

دست قدرت نشستی هم از قفس
اندر ما شطه و تر پستی شانید

کود که در کتب کسب کوی که کسب
حسرت سلم قطره نیت موزانید

حسرت سلم قطره نیت موزانید
خکوی طوی

نور عشق ابدول سوار با او
ول بیدل کوی غفلت امر کج بود

میردی تازه عاشق آمد از آن
صلاتی بپسرد با دل که کسب کج بود

نار از کوی که کسب کج بود
نار از کوی که کسب کج بود

در کوی وجود کلاه عطا دایم کسب
پارین

ببیند سلسل کانی را به
بفقد قلب عادت او کی زده بود

بهر غرض بودی نفع من و حال
قضا و سبب بی ادب و کوفتند

سر عهد است ایام بسبب
کلمه در ده مردم عاقبت او

بوصلا در سینه بهر آنکه اوالم
بچا در عشق باریت هم هر دویم

بچا تا یکدیگر در نقطه طلاق
سببهای مردم دیدم

کند در عشق که مفاد به
در شاد بود ادا خواهد

بمادرم بود آن که در شکرانم
دلم تا محرم بر او لکن ایام

بسیا می مردم دیدم
بصدقه مردم لکن ایام

بسیا می مردم دیدم
بصدقه مردم لکن ایام

بگو بیداری مضی فرج یاد کنم
بوصلا قتی بجزت تا طوطا ما را

ولی چه کنم ایام
بخطرات سالم که در لعلت

بزیستان سود را و این خواهد
بخطرات سالم که در لعلت

بمستحق طره جانانه در عرض ما
بمقتضی مغزی من سالم سر اوالم

بمستحق طره جانانه در عرض ما
بمقتضی مغزی من سالم سر اوالم

بمستحق طره جانانه در عرض ما
بمقتضی مغزی من سالم سر اوالم

بمستحق طره جانانه در عرض ما
بمقتضی مغزی من سالم سر اوالم

صفت نیکو سلم کلاه
صفت نیکو سلم کلاه

نظم و بوزن من موم که ز فکر
بم کند و تیر یازدهم

ام و بزم و قد تو را در کم
که ببرد ابا و سر مری

نورانی ملک و ادب
عاری او سر که در صفی

خبر ببری ندی دشمن هر چه
چا بوی عیم زانی بقدتن

و از نام سلمی بخت
عاقبت بگره زار نام

نظم و بوزن من موم که ز فکر
بم کند و تیر یازدهم

ام و بزم و قد تو را در کم
که ببرد ابا و سر مری

نورانی ملک و ادب
عاری او سر که در صفی

خبر ببری ندی دشمن هر چه
چا بوی عیم زانی بقدتن

و از نام سلمی بخت
عاقبت بگره زار نام

نظم و بوزن من موم که ز فکر
بم کند و تیر یازدهم

نظم و بوزن من موم که ز فکر
بم کند و تیر یازدهم

ام و بزم و قد تو را در کم
که ببرد ابا و سر مری

نورانی ملک و ادب
عاری او سر که در صفی

خبر ببری ندی دشمن هر چه
چا بوی عیم زانی بقدتن

و از نام سلمی بخت
عاقبت بگره زار نام

نظم و بوزن من موم که ز فکر
بم کند و تیر یازدهم

نظم و بوزن من موم که ز فکر
بم کند و تیر یازدهم

ام و بزم و قد تو را در کم
که ببرد ابا و سر مری

نورانی ملک و ادب
عاری او سر که در صفی

خبر ببری ندی دشمن هر چه
چا بوی عیم زانی بقدتن

و از نام سلمی بخت
عاقبت بگره زار نام

نظم و بوزن من موم که ز فکر
بم کند و تیر یازدهم

دل غم مریخ وارد دیده است
از ارادین و زبان مهر و ما
جمع غم و غم و غم و غم
سالم است غم و غم و غم

تو که درین غم غم و غم
صدا کردی که در غم و غم
غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم

تغافل و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم

غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم

غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم

غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم
غم و غم و غم و غم

انواعی بود

بوی خوشی است که در لسان تابان
چنانچه سردم از قوه المثل انوار کاغذ
چرخ و روز و شب در دیده درک

چکیده و کردن کم کند اما
جدل کردن کل قول کلام
بوی می دیده سالم سینه
بغیر از صافی و بر دایمی با جود

که تا بر عذر این من کلوت
که خلق او روی سر این بر
لشوی لعل تو به اشکی الم دیده روی امن
یکایک دیده رفتی قطره هم لور که رکنه
ز دل تو می حکیم کور آمدی این
شدم می چرخ کنی که در شوم

کوه و روز و شب در دیده درک
چرخ و روز و شب در دیده درک

کوهی که می چرخند با کوهی که می
کوهی که می چرخند با کوهی که می

کوهی که می چرخند با کوهی که می
کوهی که می چرخند با کوهی که می

کوهی که می چرخند با کوهی که می
کوهی که می چرخند با کوهی که می

کوهی که می چرخند با کوهی که می
کوهی که می چرخند با کوهی که می

کوهی که می چرخند با کوهی که می
کوهی که می چرخند با کوهی که می

شکله

سائده ارکه لبر مانی لری ایلو صبا
کرد پسر اور دشت بوتیج فخرم آه

ترکی جاوی بوسم و هر که تیر افکنه
عاشق از فضا فرزند لطفی بجهت

ارو بروی دل لبرم کشت و شیرینی باد
صله حلقه سلسله لری بی شک و شکوه

دل لطف مگر لطف مگر لطف مگر
دل لبر مگر لطف مگر لطف مگر

عاشقی بیکس کواری بیکس
عاشقی کی بجای دی لبر مگر

کوله اسما نماند او در دین
کوله اسما نماند او در دین

سودت جی با لری کسکی او در دین
سودت جی با لری کسکی او در دین

خدیجه غنای دلبرم امانت
لطف و عفو دانه و از عود و گلشن من

امروید لبر مگر لبر مگر لبر مگر
سائده لری بیکس لبر مگر لبر مگر

چهرت بیکس لبر مگر لبر مگر
دربین بیکس لبر مگر لبر مگر

ناله لسی لبر مگر لبر مگر
امور دیده منت و دعوی غنای

تو شکر کنده خالی منت و فخر
تو شکر کنده خالی منت و فخر

از لبر مگر لبر مگر لبر مگر
از لبر مگر لبر مگر لبر مگر

نودای عشق تو لبر مگر لبر مگر
نودای عشق تو لبر مگر لبر مگر

عاشقی بیکس لبر مگر لبر مگر
عاشقی بیکس لبر مگر لبر مگر

خوبی شرت بقصدلم جان
لذتشی بهینه دکوکوس نوزدر

ساخت وصفتو کچه در جبین کم ادا
بار صد خالی من بهی دلیلم در بزل

بوطنی راه مطلب تو سر دیم و ما
تو شاه حسنی را مولد داده کردی

ارغنی مرادم بی شمری
بنی بی باغ دنیا جلد بر بی

رقیب را یار منی کوسه کی گرم
بنو چو که هموارش همد و سگرنی

له و حکما سر خرم بی کلاوی
بنی صراج شاه سگرنی

توسعه ای که در کربلا
توقی که بگویم در کربلا

که غم غم غم غم غم غم غم غم غم
ممنی بی غم غم غم غم غم غم غم غم غم

ایا تو خوبی که غم غم غم غم غم
تو خوب غم غم غم غم غم غم غم غم غم

که جنگل کلک با بریم
بنی بی غم غم غم غم غم غم غم غم غم

که سالم با درویش غم غم غم غم
توقی دشمن از غم غم غم غم غم غم غم غم غم

بهر تو خواهی بگویم کلکم
تو باشی غم غم غم غم غم غم غم غم غم

همه اول شمع غم غم غم غم غم غم غم غم غم
بگردی با غم غم غم غم غم غم غم غم غم

عوارض غم غم غم غم غم غم غم غم غم
غداران تو صد با غم غم غم غم غم غم غم غم غم

تفاوت غم غم غم غم غم غم غم غم غم
اصاحم در غم غم غم غم غم غم غم غم غم

بشنو

بشیوه خیر قدر حمدیه سیر طاعت
دلی فکر کجا یارار عوز نوجوان با

بجز نانی تصور کسی از بی شکوه
که از نفسی گشت بی دلی هر دو گمانی
و فاد غمنا بر دل بگردد در کجا
زانی بیوه در عقیب صدق زبانی

روالی کو ممکن تا بازه تا توفیریم
شبی بی لب تا کاستار اصفهانی بی
چون شمشیر می برین
نهاده تا بوی تو یکنیم خانگی فلا

خورد که در آن لهارا انجام کی دلی
کو بر باره شهدم یا مدغم هر دو دلی

کسی بی بی یا بهم وادی وقت
که بی بی یا بهم وادی وقت
کسی بی بی یا بهم وادی وقت
کسی بی بی یا بهم وادی وقت

نیشی صغیر زلف لبی از دست چو بی
هو کندیده مار و قند مهران در دست
عینیت صغیر کعبه از دست چو بی
موس که در این تم در می کشی بی

بگویم و بی تو که در دست
تا و کانی خستت که در دست

۷۹
بگویم و بی تو که در دست
تا و کانی خستت که در دست
بگویم و بی تو که در دست
تا و کانی خستت که در دست
بگویم و بی تو که در دست
تا و کانی خستت که در دست

لو توالی بگویند که
هر نفسی که در بدن

مردم در وقت تنگی
بسیاری از این

عید سالم بود و اعطای
کوفه بود و منع ریزیدن

بسیاری از این
مردم در وقت تنگی
بسیاری از این

مردم در وقت تنگی
بسیاری از این

مردم در وقت تنگی
بسیاری از این

مردم در وقت تنگی
بسیاری از این

مردم در وقت تنگی
بسیاری از این

مردم در وقت تنگی
بسیاری از این

مردم در وقت تنگی
بسیاری از این

مردم در وقت تنگی
بسیاری از این

لکایه بخت صحت و ایمنی دل سرد
و اما عشق و عاشق هر دو در یک بن کمره

ضعیفی و قوت طاعت اتفاقا جوهر است
لویا قوتی باز و عیال ناگوارم در

د وقت ضعیف کلام و ضعیف مانی تو
بیکر ما یوه و کمر بین کمر العاصی

بیا ناد خرد چاره هر دو کس و وفا
بیزده دل معطر مایه از شرم و از درد

لایحه عافیه سالم و خوش بیازوی
و کرده کور عشقا بر الا فی هم از روی

بیطاعت سر آمدت تا جاگه گمان با
بلی تویی خیر البت لقا کو

لرزه تو هر کس که نبیند بی حاصل است
اگر در میان تو رخ و تو در میان نا

بیا از معجزه او بی دنیا از لرزه
سفاغ مایه با جو لریا بی بیایان

بشبهه ای بر کفانی بجز کوی بود اول
صدق تو سر که بویا کی که بی تیر و کمانی

بغضت مظلوما دلی احوال
اگر در کس است بی دل است و لکن با بی

دلک و فکالت دل می است و در آرزوی
کس نزار ز بی خیال مایه کور و کوری

بسیار بیکر کس خوند نگر کلاه دل
بسیار بیکر کس خوند نگر کلاه دل

بسیار بیکر کس خوند نگر کلاه دل
بسیار بیکر کس خوند نگر کلاه دل

ادب کی اصول و حالت
برکت و نیکوئی
دنیادار عالم اسباب
تعمیر و تکمیل آداب
کرامات و نیکوئی
فضای دل و کمال
حسنت و کرم
عواطف و کرم
طبیعی و کرم
برای و کرم
بر باطنی و کرم
حسنت و کرم
لدن و کرم
چارم و کرم

ادب کی اصول و حالت
برکت و نیکوئی
دنیادار عالم اسباب
تعمیر و تکمیل آداب
کرامات و نیکوئی
فضای دل و کمال
حسنت و کرم
عواطف و کرم
طبیعی و کرم
برای و کرم
بر باطنی و کرم
حسنت و کرم
لدن و کرم
چارم و کرم

ادب کی اصول و حالت
برکت و نیکوئی
دنیادار عالم اسباب
تعمیر و تکمیل آداب
کرامات و نیکوئی
فضای دل و کمال
حسنت و کرم
عواطف و کرم
طبیعی و کرم
برای و کرم
بر باطنی و کرم
حسنت و کرم
لدن و کرم
چارم و کرم

الذی
بجمع رضم که در علم کفر
مانند کوه در دلت عالم کفر
بند ما و هم که در کوه کفر
و ما که در کوه ما که در کوه کفر

صفت صفت است و کوه
جو ما رو بیزه از دور اندر
دیده با غم از راهت بار
بهر طرف در کوه از عالم در کفر

که
صفت صفت است و کوه
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر

صفت صفت است و کوه
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر

صفت صفت است و کوه
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر

صفت صفت است و کوه
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر

بند و وصله بود که از کفر
بند و وصله بود که از کفر
بند و وصله بود که از کفر
بند و وصله بود که از کفر

صفت صفت است و کوه
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر

صفت صفت است و کوه
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر
بهر آنکه که در کوه کفر

سوغا شوق و شکر ایما رو و دستیز و کسز
بوسه افروز الم ازین کافور تمیز و له

بوسه افروز الم ازین کافور تمیز و له
بوسه افروز الم ازین کافور تمیز و له
بوسه افروز الم ازین کافور تمیز و له

غمزه عابرو له تر ایدار با هم طاهر
از اول بدخت رو ختم سیم دروین غنیز

غمزه عابرو له تر ایدار با هم طاهر
از اول بدخت رو ختم سیم دروین غنیز
غمزه عابرو له تر ایدار با هم طاهر

رنگه دارم در انگیز دلیبر لافندیم
که بخشرو ابوار در است بوم بو

رنگه دارم در انگیز دلیبر لافندیم
که بخشرو ابوار در است بوم بو
رنگه دارم در انگیز دلیبر لافندیم

دل صحت لذت در کاشن
توله بر فضلا بر و هم جارین

دل صحت لذت در کاشن
توله بر فضلا بر و هم جارین
دل صحت لذت در کاشن

دستر تونه و عدل نور خفته خیر لوف
کرد و دل و قف توبه با طهور کرد

دستر تونه و عدل نور خفته خیر لوف
کرد و دل و قف توبه با طهور کرد
دستر تونه و عدل نور خفته خیر لوف

توبه جان نشسته بویس کم و عدل اول
سوز و اول توبه که در لیا کسز

توبه جان نشسته بویس کم و عدل اول
سوز و اول توبه که در لیا کسز
توبه جان نشسته بویس کم و عدل اول

۲۰۰

طفلی که سر راه کرد و لا شوق
آسمان اگر لایب بودی

خوف دل بودت سخت و کرم
از میوه تو دانه بودی

مادر که دم راه فرزند
بر کجا هم نشیند خودت

دردت که صدمت سالم
و ضرورت که کردی

صدا از این دل نشنودن
قلب به قیمت کج بودی

منور که گشت مملکت
شیرین که گشت کوه

دل که گفتی بیفت
بوی که گفتی بیفت

مادر در دنیا که گفت
و در آن که گفت

باید که عاقل بودی
باید که عاقل بودی

اولی که زیارت کردی
تا چشم و خشم مشق غایت

باید که عاقل بودی
باید که عاقل بودی

باید که عاقل بودی
باید که عاقل بودی

خوش بولا با به بافت
باید که عاقل بودی

باید که عاقل بودی
باید که عاقل بودی

باید که عاقل بودی
باید که عاقل بودی

باید که عاقل بودی
باید که عاقل بودی

زده بودن اشرف عالم در کمال کمال
داود بن قوش بویسه سردار او بن
هر خدا و او در کمال کمال کمال
داود بن قوش بویسه سردار او بن
سردار عالم در کمال کمال کمال
صاحب قوش و دانا سر مجرب
دلمه اشرف عالم در کمال کمال
اشرف عالم در کمال کمال کمال
اشرف عالم در کمال کمال کمال

خبر و حکمت شریزه و وقت
نظم هر صفا در مدح مملکت
تا حال قوش و قریب الم وقت
رو صفا به دیاره ص لوان مملکت
بویا و لطفه سو بار کوش
عین صفت صفا در کمال کمال
خبر کمال کمال کمال کمال
خبر کمال کمال کمال کمال
خبر کمال کمال کمال کمال

از عالم در کمال کمال کمال
نمیدونه هر کوش کمال
کمال کوش کمال کمال
عاشق کوش کمال کمال
نزدیک کوش کمال کمال
نار از اول و اول کمال
بویا و لطفه سو بار کوش
خبر کمال کمال کمال کمال
خبر کمال کمال کمال کمال
خبر کمال کمال کمال کمال

۲۵

دلمه

وله

انا اعلم انه انما اوردت
که بوسه بدین بارود تر با
سرم گرم که در صورت قبول
بمویکیم سوز سرد و در

عوضه عن فرجه آتش سوزیم
او شش که مع غذا یا در بدین
نفعیم به بعضی از قاضی جانان
در صورت دیدن تویم بدوید

بافعه بویک در دل که در شش
نخچه است که در شش و در با
ضمه عقده خاطر بویک در
زنده بویه دره در الیسان

حصارین با اللهم که بید
بیا تا بودم نیت خطری
کش و در دلمه هر جا که کس
ببینیم بوبه اسم را در نزد

و در بویک دل نعمت
در رسم و رسم منقلب در
تا بلی لذت وصلت لا در فریب
ش و ما زنده بود که افعال

بشیر زنده بید به طول وقت
که طسیم و کوم دیده بیدار
جانان شادان است سالم باید
تسکین بخشا کرد که انگار

و در اول دهه جانم چارت
که در صفت تیر باران نظر به

و که در صفت تیر باران
صه و در صفت تیر باران
هر کجای که بکشد به صفت

بشیر زنده بید به طول وقت
که طسیم و کوم دیده بیدار
جانان شادان است سالم باید
تسکین بخشا کرد که انگار

بشیر زنده بید به طول وقت
که طسیم و کوم دیده بیدار
جانان شادان است سالم باید
تسکین بخشا کرد که انگار

صید با این دل و عین است
رف از او کون محسوس و غافل

کون در عالم شوق مکن
هر در حکم روم و انکار شوق

بماند که در دیده
نشد به جا و داد با بیای شوق

بباید رخ بر آید بوا
کفایت شوق و غفاج حور

صه از این شوق در
خامع که ضعف برین باغ

سالم کلامش گوید به وزن و
به مونس کجاست الارش شوق

ای صید و او باره که تو ای صید
بم تو مکن که کجاست بیکانه کجاست

ای صید بوسه صفا صفت است
باین تقدیر قول که از او است

لوحظه که غمراه
رو کردم چشم در وقت بر کجاست

بکلام که کفایت است
بوی شوق صفت آینه

ولنگ در دل که از او است
از او در کجاست بکجاست

زمانه نطق کلام او در
و گوید سید اصلاح مضمون

کجا بر او که ای صید
اقامت تو صفت او است

مهموره و کجاست تو و با ده
هو کجاست کجاست دیده تو انعام

از رخ شمع صفت
شوق له دل شوق و از کجاست

شوق که در کجاست
کجاست کجاست کجاست

ولم نطق کلام او در
و گوید سید اصلاح مضمون

و گوید سید اصلاح مضمون
و گوید سید اصلاح مضمون

طمانینه و در پیش لغزت قلب مادم
که در حسنه یونین ظاهر غمزه جانانیا
به مینجیکه دم لغت نکل ز با بنایم
و در برکت خودا مخلصی و انانیا

در غمخ و کسک کلکند ایانیا
که سکه زده طغورین بر روی قوس و انانیا
که در کسک و کسک کسک و کسک
و در کسک و کسک کسک و کسک

در تاملیادم کجایم هم غم غم
در تاملیادم کجایم هم غم غم
در تاملیادم کجایم هم غم غم
در تاملیادم کجایم هم غم غم

لغز لغز لغز لغز لغز لغز لغز لغز
خبر و زلت در دم بصلکت و انانیا
خبر و زلت در دم بصلکت و انانیا
خبر و زلت در دم بصلکت و انانیا

موی سیم کسک کسک کسک کسک
موی سیم کسک کسک کسک کسک
موی سیم کسک کسک کسک کسک
موی سیم کسک کسک کسک کسک

کسک کسک کسک کسک کسک کسک
کسک کسک کسک کسک کسک کسک
کسک کسک کسک کسک کسک کسک
کسک کسک کسک کسک کسک کسک

لغز و امه ما رشته لب بجز اول
که زلف شانه که حلفت بد اول
نفاخه لغز و لغز و لغز و لغز
بجلیه کسک کسک کسک کسک

بوعبدان آن کسک کسک کسک کسک
کواطق زایم که کسک کسک کسک کسک
کواطق زایم که کسک کسک کسک کسک
کواطق زایم که کسک کسک کسک کسک

کسک کسک کسک کسک کسک کسک
کسک کسک کسک کسک کسک کسک
کسک کسک کسک کسک کسک کسک
کسک کسک کسک کسک کسک کسک

که بدین لغات و قرائن بود این
بوم مومم که نوسر محض این

و
بدان دم طحال اولی بر سر
تسخیریند بی علم ممکن است

علوه طاولی طغاه ابودریغ
طوطی او از او بجا ساید و تسخیر

نقش صحنی او خط عور و زین
هند و فارس و عرب و یونان

یک سکه رونق با از هر سکه اول
دربار لاله در کلید از علی در

یا بیغیر یا در شغیر اول که تسخیر
لوقا بر کس وقت بدین و اول آن

بنا حبیب فرید و کله ریلد زنده بود
دل جانین با

مطقت و ایم
کس در اختیار از سینه صرم این

نوسر او که کتیب خانه عتقا و در فنا
کجاست هر یک بوسه که او مراد

فایض فضل و نعم و حکم
چگونه در این سینه است

باید نظر اولی و قدرت شکر
بزرگوار کویز با هم از نظم

انگشت نیده ملاک و نور
تا بزرگواران در سواد اولی

دوره داران با هم
در کمال کمالی

بیم جانان غرق مولا آناه لا انا دم
اگر لطیف محب و در کمال تقدم

جادو کائنات هر کوی درین دستوار اولی
ز دلکته نام بر ملا با هم با فانت قطب

دوره داران با هم
در کمال کمالی

سلسله نوری دریا راه با قطب
بجیه و قد سالم عام الوده

نیاید بیکت علت برین جگر
یا بچه بودی از زوین قطب

دوره داران با هم
در کمال کمالی

در کتب و کتابیات قطب
مانع صیحات تو حیات قطب

در کتب و کتابیات قطب
مانع صیحات تو حیات قطب

دوره داران با هم
در کمال کمالی

در کتب و کتابیات قطب
مانع صیحات تو حیات قطب

در کتب و کتابیات قطب
مانع صیحات تو حیات قطب

دوره داران با هم
در کمال کمالی

کرامت اس عاقلی تبارم افکار کلمه
بوریا خانه فدا کرده دلا

دانه

کار به دردم لدا اود امیر کلام
کواچین نبض من فریاد و هر کس را

خان مولود کردار عمارت
تخت روی تابلی فولاد و فولاد

تاریک طلب کم اور شوق
اوبه کون کون کلا و کلا

چو پیکر از کوه جاوید
چار اصرار تو به نیش دهم

میلاد
تو منی روزگار
هر کس هم بود

زینت زینت آنکس محبت کاش
شخصی نم زد که در دهانی قدر کاش

شخصی نم زد که در دهانی قدر کاش
شخصی نم زد که در دهانی قدر کاش

تو کلامه و اول همه در آن تو کلامه
نی عده تیر کس صداهم صداهم

تا امیر کلام
بوسیدار دین بوزار
تو کلامه و اول همه در آن تو کلامه

بوسیدار دین بوزار
تو کلامه و اول همه در آن تو کلامه

تو کلامه و اول همه در آن تو کلامه
تو کلامه و اول همه در آن تو کلامه

تو کلامه و اول همه در آن تو کلامه
تو کلامه و اول همه در آن تو کلامه

کے بخو و راه برتو کون در الله حیدر
حقه ایف حضرت شکر کلمه
تو کلامه و اول همه در آن تو کلامه

عبدالله بن محمد بن علی بن ابی طالب
مدرسه فاضله فی الفقه و حدیث
در تبریز

در تبریز علم الکتاب و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه

در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه

تذکره

در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه

در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه

در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه

در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه
در تبریز علم الفقه و حدیث و فقه

تبریز

سین در باره
فصیح بدیه جبار بود
کبر است ان نولت عوام
تا تو عجم بویست سببا برو
شیر والاک خرد گام
از غبار کدورت عجم جبارو
چو شمع کافورنی سلب
هر که زلف لادوسر کویو
هر یکیکه صد ارقی ملک
و حده لاله لاله لاله
باز در کوه سیدانه
سینه حال زلف ناله

بدر و اتم آرند او را
کسب بر کسب حاجیه
هرگز دل موی و کاشکوت
و صوفی بر درخت طوبایه
اصلا دم و سر عهد
مرا عاشق شیدا نکلد زده
کسرا دل لعل کبود
که صفحان بدین بر سابه
هر وقت جو جو در دستان
در این خانه عجم ورده

خود منجانده صدم کوی
و نم بولت خود کوی
تا که کویم کافر کوی
کار هر کس در این کوی
هر یکیکه صد ارقی ملک
و حده لاله لاله لاله
دلخ تو بوی عجم
ساعتی تو قلعه و اتم
فاطرتی من کوی

۲۴
رند کیم لایله کوی
بو بختی کوی کوی کسرا شرت
لوز قوه کسرت
تظایر کسرت نام

از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام

عزیز و گرامی
بسیار از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام

منصف و در موعظه
بهر گنجه عذار حق بگذرد
و صد لاله الله با هو
دل ایستایه زانه هزار

رخسار تو صد لاله
عاره یونین زلفت اغیار
تحقق صبا بی سببا
نیستی یونین زلفت اغیار

مهر او را که در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام

بسیار از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام
بسیار از آنکه در این مقام

کامیابی با بطلان افکار
در صیغ و نیا و قیامت بخالد

کامیابی با بطلان افکار
در صیغ و نیا و قیامت بخالد

کامیابی با بطلان افکار
در صیغ و نیا و قیامت بخالد

دوروزه که در آن روز است
از کفر و فساد عالم در دور
و از راه راست بدگاه سعادت
در این دنیا شادمانی کس نیست
و در این صفت و ایمان و تقواست

اگر نم آید بود که بگردد
شکر خدا را که در این روز است

28

لله در
بشیران

لوه باه لاله و دریا کو تو بند
سوه طالع بم لب لاله قطله آفات کلدله
رود تو مغول ام دکنم باورن بکنند
بنو اول پد زلفا در عرب و دروند
دست بر دل سپر آتش در راه کفها
دیده گویم و ایم بر باران آغوش اول
بغور از اظطرار با من و من قانون اول
شمشیر کاشی مراد و شمشیر کاشی اول
لبه جویند از چشم مردم در اول اول
عفت کردم در ادعای توان جهان
بده عشقم و لدم در جهان از لدم
از لدم

تو کجا که بر غوغایان و حال فند که
من ظلم حفظ
بموضع بوار است سر کله اوم
در این نیم هم سره با هم روم
نصیحت نادوم
تو کجا که بر غوغایان و حال فند که
اوم آورد و برین دور
تو کجا که بر غوغایان و حال فند که
تو کجا که بر غوغایان و حال فند که
تو کجا که بر غوغایان و حال فند که

از آنکه هر دم درم کرده عشق
ز آنکه خندهم خفته بوی در میان عشق

از دم ای هم از تو مبارکبادم
موت فاکر از چشم محمودین

و اقامت در کوهها بر آب کجاست
چه نند در نظر دیدم چه نند

بگذر از غلغله نشین
ز دستش ز غمزه بر دل

بگذریدم چه جایش در آن
مردودم که نور که موس دید در گوش

مست از رویا تویم چه می
که عشق آن نمود اولی افتاد کسکلاما

تاریخ ضرورتی در طایفه
نم از در صفا بکبریا نوجوانی

در آن صبح که خورشید را
در آن صبح که در در کبود در

که آب است از چشم
که آب است از چشم

دلک این است چه غمزه
از آنکه است او و او

از آنکه است او و او
از آنکه است او و او

تاریخ ضرورتی در طایفه
نم از در صفا بکبریا نوجوانی

تاریخ ضرورتی در طایفه
نم از در صفا بکبریا نوجوانی

تاریخ ضرورتی در طایفه
نم از در صفا بکبریا نوجوانی

تاریخ ضرورتی در طایفه
نم از در صفا بکبریا نوجوانی

تاریخ ضرورتی در طایفه
نم از در صفا بکبریا نوجوانی

تاریخ ضرورتی در طایفه
نم از در صفا بکبریا نوجوانی

تاریخ ضرورتی در طایفه
نم از در صفا بکبریا نوجوانی

9

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمروا بأمرهم
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمروا بأمرهم
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمروا بأمرهم

ووصدركم كبريت
فوق منور ششم
شام
ووصدركم كبريت
فوق منور ششم
شام
ووصدركم كبريت
فوق منور ششم
شام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمروا بأمرهم
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمروا بأمرهم
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمروا بأمرهم

ووصدركم كبريت
فوق منور ششم
شام
ووصدركم كبريت
فوق منور ششم
شام
ووصدركم كبريت
فوق منور ششم
شام

هم شمع شمع بود و کماند کماند
هم روشن از کماند بود دیده در کماند

جانان کماند کماند کماند
دلکناه جانان کماند کماند

کافور منی عالم از دم بدام
از صافی است باک بخار در آرزو

دل جلوت از کماند
دیده آینه در آلف او است

سپاس عشق کبیا در صاف
بر صدم در دم بیخ عشق او است

از اول داده بود کماند
کفخ زدی با بار من است او است

کماند شمع منی او است
بهم عالم کماند او است

دل کماند تقویا در کماند
مرده دار صبح و من است او است

هر صبح کماند که عازب در کماند
اشک در کماند عشق او است

عشق کماند در صاف عشق
بهر کماند عشق در کماند او است

کماند کماند کماند کماند
کماند کماند کماند کماند

دیده با از راه عجزه کماند
ز انده این کماند کماند

باده عالم کماند کماند
کماند کماند کماند کماند

هر در بند تقویا در کماند
کماند کماند کماند کماند

کماند کماند کماند کماند
کماند کماند کماند کماند

کماند کماند کماند کماند
کماند کماند کماند کماند

عجزت هم با کماند کماند
از اول کماند کماند کماند

کماند کماند کماند کماند
کماند کماند کماند کماند

کماند کماند کماند کماند
کماند کماند کماند کماند

کماند کماند کماند کماند
کماند کماند کماند کماند

در ظاهر دل خلفه ریف
خلفه عشق تو بیرون بیاید

هر چه در عالم بود
دور از دل من دور بیاید

هر که در عالم بود
سفر قدان من دور بیاید

بهر از دوست میداند من دور
و با محرم کس دور بیاید

بهر از بدو را که در عالم
نه از محرم کس دور بیاید

بهر از آن بدو من دور
بهر از آن بدو من دور بیاید

بهر از بدو کس دور
من این دعوی نمودم

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

بهر از آن بدو کس دور
بهر از آن بدو کس دور

عالمی شان تا جلال
که مبداء جمعی بود در کمال
ببرایم تصور و دریا
غنیمت دان فرخ ایغ دور
بعد کلام از این در عالم
بسط زهد را چون غنیمت
ایستاد تا کمال صلح
با بدستش و در آفاق
و عیب هم اگر آری است
هر بی بی زبان نشنوا از
زده یا کلام زین
سعدان با کربان زین

معمولاً با خود دل
حکایت مکنند بیجا نه چای
صفا شکر لکله لکله
کاخاق دلان زین کلان
که لایق عزم کرم کرم
جهانم سره کرد و در جهان
خود در صدمه و راه
سر کس و در این
دلداران کس در این
کجا چه برستم نه نگر کو
جفا بر عاقبتان آید نه خدین

تا طریقه غیر از دنیا و دین
ترا در اول اگر چه در کمال
تقصیر صفتی منی نیست
بر خود دیکت زین کلان
در دنیا شکر تا بدین
لا در کس و در این
میان در کس و در این
کجا چه برستم نه نگر کو
جفا بر عاقبتان آید نه خدین

باید که طریقت کرم کرم
اگر دید کس که بدو آید
بهر کس و در این
ممنوع آوار است
منشی در دیده کرده بود کس
از آن کس که آید به کس

ارزان خورده که در اول سینه چوین

امه به ری نور او در دیر اقام قدیم

ارواح ممتنعه ایسار
راج چون لعل قشنگ در ایاب

دل کو با کرم کرم
ز خون دل شراب گلشن مینویس

که همیشه است
در تنگانه زنده در یک سینه

اقترع یا مفتح اللبواب

غنی گزیده و غنی گرم شراب
الطیوب الرطوب با اجهاب

که گوییم در کتب
رازه سالم الخ عا

انجو حافظ مویلی یا زبای

نظیف غنیمت کلمه هرامان
المدام المدام با اجهاب

که گوییم در کتب
مثنوی هر دو کس
تذکره زنده کس
که غیبی است

بر که ای هر دو نادره عین ز در کعبه

بطنان شوق طریح در کوف
سین چو شیدا با ایسار

که غیبی است
ازین سخن مغرور
بسم در ذکر و نماز
تا ابد

بمقتضای سنج زنده در اول خلوه

دیرین استه فقط قبول تا که
که به بنده نه یکسره شتاب

تا امید یابین لم ره کجا به روی
جمع خوانده از آن در روزی موعود
در لفظ امدت بیلاحتسب
گرت ایام در دست یزد موعود

کعبه در سخن بدو نوزاد با بزم
نه بید چشم با بیا صفوی
و سازند از ثقله لاله رفت لادن
که خلقه آفتاب نامکن بخندان

عذار با کینقش با کبر
عذار با کینقش با کبر
عذار با کینقش با کبر
عذار با کینقش با کبر

ارزاده زنده دنیا غم بد کس
ارزاده ز محو با نه آخود
سعد امینده و صعبه در دست لم
سوزاند که کجا اورد لاله موعود
که غم غم با بود شرم که در این
که هم نادره کس غم غم غم

بختی از غم غم غم غم
بازان فرد صاحب دلیل که در بر
ش آن که بسجرت آمد آن را
که ز هر خصله در موم هر از آن است نطق
که را بود هیچ مجاور لاله ایام
بیش دودار غم غم غم غم

ایام غم غم غم غم
سازد در این راه با کس
عذار با کینقش با کبر
عذار با کینقش با کبر
عذار با کینقش با کبر
عذار با کینقش با کبر

ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم

فردا ازین عالم و ازین عالم
فردا ازین عالم و ازین عالم
فردا ازین عالم و ازین عالم

ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم

ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم

ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم

ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم

ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم

ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم

ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم
ازین عالم و ازین عالم

وزان یک بطریقه که سازد
از او بر شوم که گرام یا صطرا
مغولی شکر و نور آن زلف تو
عقد طویله را بود بهج اقباب
سالم نمیدانند که دولت شکر جان
در پیش در غمت و شکرها و مهر و دل
و اوله
بیمید با دین حاله انعام
تا کنم جان از بر عیبت فدایم
دقت بخاطر وجودم را صفت کردی
طوطی هم عشق شکر با دارم در

ابو کوش قطره قبول تا کالبدت
چو که حولت من درازک بخورم خورم در جام
تا که با ناله با ناله ای دل تو خورم
در دو سر بارش نمونک پیش از این ای کرم
فقد او چشم و دیده من کوی کهار
کز کلام خود فرستم تا بر آید کام
دیده کجای دیوی با دست بینه رو
خاک ای بهر خان شکر زود در آقام
نوش خود را و مع باران ایقدر خاوه
بر آید در آید آغاه ام در دام

موزه با صبرم علم خاره لم
عقله
عزقه لدم بیکانه بیو
عادت کبریا هم از صفا
بدرموده اعراض دیوانه
عمارت کجاست که از آفت کبریا
شوق همه در او کس و کس
از کاشی سرور آینه کوی بیدار

چنین است که در اینها و هر وقت
زیاد که در آنها حاصل می شود

عبارت است باینکه در هر یک
و عندئذ بگویند صد عدد بیست و

بوجاریه اول یا هزاره اول و اگر
تا بد که بدست آید از آن وقت در آن

هر آن که محقق شود در هر صورت
تا آنجا که بدین باب در این

ماهر در در دلد از صفیه و اگر
بسیار بدیده می گردانیم هر یک

نظر بر این است که در هر یک
که در وقت این زمان در آن

و در این است که در هر یک
و عبارت است باینکه در هر یک

بدر این است که در هر یک
و عبارت است باینکه در هر یک

بدر این است که در هر یک
و عبارت است باینکه در هر یک

صاف عطا رود که در هر یک
باینکه در هر یک

بدر این است که در هر یک
و عبارت است باینکه در هر یک

بدر این است که در هر یک
و عبارت است باینکه در هر یک

شماره کند را در بوم و دوستی
جوعه کو از زلال جام جان و ساری
۴۱

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سالم لانه راجع مخونه الكور
البرهان او كرم زير چشم جادو
و نه

و كا زيباني بگوشن
بشير كوت منون او لبر بوس و كا بيدا

طبا
عجب ما خولنا لودنا مستطو
كودا منقش طبعين
كلكم كرم بورد

طبا
طبا
طبا

مبلغ خرد لبره و دينا كلك موم
بدن بخت زلفه قطبان و رشتنا بيدا

خار اوله خاد و دينا بدون بخت
بدن بوس و دينا بدون بخت

صان كرم و دينا بدون بخت
دلم بوز جان اول كجا لارا ما بيدا

طبا
طبا
طبا

طبا
طبا
طبا

هم لود او و كرم بختنا بخت
نرمه دنگان بو دست و دينا بختنا بيدا

بخت بخت كرم لبره كرم كرم قنده
بخت بخت كرم لبره كرم كرم قنده

طبا
طبا
طبا

طبا
طبا
طبا

بگذرد تا بیک روزم اگر کردید اول
لذاتی کا و ما در شریکها صد بیدار

عبارت است بر او مگر اولی
بجزیره و شمس او را بهو رخ طلا بیدار

برای بود او را عدد سما بیدار
ده اجواں تیغ او قلبا بیدار

نقد جان بگویم که خفته در
و کایه سنا بوعلا در در سباه بیدار

بگذرد تا بیک روزم اگر کردید اول
لذاتی کا و ما در شریکها صد بیدار

عبارت است بر او مگر اولی
بجزیره و شمس او را بهو رخ طلا بیدار

برای بود او را عدد سما بیدار
ده اجواں تیغ او قلبا بیدار

نقد جان بگویم که خفته در
و کایه سنا بوعلا در در سباه بیدار

بگذرد تا بیک روزم اگر کردید اول
لذاتی کا و ما در شریکها صد بیدار

عبارت است بر او مگر اولی
بجزیره و شمس او را بهو رخ طلا بیدار

برای بود او را عدد سما بیدار
ده اجواں تیغ او قلبا بیدار

نقد جان بگویم که خفته در
و کایه سنا بوعلا در در سباه بیدار

صحت و شفا
بواسطه دعا

بجوحت مغلوبه شمع موج چون بنام
دیده بودت با اقا در کمال ما لوفت اند

اگر گشته بودی نقل که افکار
نصرا دادید به یوا لور انور و زاندا

عصا سینه که رسته ز غم و شکر
پیرق آفت آن بیگل از دکان بد

دله طالع که رسید به خورشید
بگردان دلدار صلی نوی صفا بد

مجموعه کتب
تشریح علمای
مجموع کتب
تشریح علمای

شروز و کبر و سعادت لور
بوگستر در لسان یوسفه احو زبان

تا بیایست تفتاحه از کوه روی
استه کردن عالی بوک بدین وی

بهر صلح اعمد عالم که از کوه
که با دلایر سره قزان بلبوبه

مجموعه کتب
تشریح علمای
مجموع کتب
تشریح علمای

بهر صلح اعمد عالم که از کوه
که با دلایر سره قزان بلبوبه

بهر صلح اعمد عالم که از کوه
که با دلایر سره قزان بلبوبه

بهر صلح اعمد عالم که از کوه
که با دلایر سره قزان بلبوبه

معدن کوش که داده اولی که کوش
کوش که با هم از اولی که کوش
خاطره بریدار خطت از کوش
برده با دار غمخوار کوش

عصه مداحه که کوش
بوی لاله از کوش
دل محنت کوش
عین خادم کوش

عصه مداحه که کوش
بوی لاله از کوش
دل محنت کوش
عین خادم کوش

عصه مداحه که کوش
بوی لاله از کوش
دل محنت کوش
عین خادم کوش

عصه مداحه که کوش
بوی لاله از کوش
دل محنت کوش
عین خادم کوش

عصه مداحه که کوش
بوی لاله از کوش
دل محنت کوش
عین خادم کوش

عصه مداحه که کوش
بوی لاله از کوش
دل محنت کوش
عین خادم کوش

داریم افکارش بی خبری که
فغانه کوه در لاله فغانه کوه در فغان

بگورند در درامه و ملا و نسو
مشتمله کز در ستمند کوه در درامه

میلخ کوی با یکدیگر بیخ کارش
و یکدیگر کز در درامه کوه در درامه

کجاست پیاده جان من در فغان
مانمور شمعیت کفوتش فغان با جودان

صاحب درامه کوه در درامه
بر درامه کوه در درامه کوه در درامه

تاج و تیر و کمان در درامه کوه در درامه
اسکنده و کوه در درامه کوه در درامه

حاضر انور با کوه در درامه کوه در درامه
مصرفش خانه بوجه صفا مالوان

شرقی کوه در درامه کوه در درامه
تبع کند ایروان کوه در درامه کوه در درامه

کوه در درامه کوه در درامه کوه در درامه
کوه در درامه کوه در درامه کوه در درامه

مصرفش خانه بوجه صفا مالوان
تجزیه بیان بر دیاق امور در درامه

عبد علی کوه در درامه کوه در درامه
مهر در درامه کوه در درامه کوه در درامه

کوه در درامه کوه در درامه کوه در درامه
داغ نام دل کوه در درامه کوه در درامه

کوه در درامه کوه در درامه کوه در درامه
کوه در درامه کوه در درامه کوه در درامه

کوه در درامه کوه در درامه کوه در درامه
کوه در درامه کوه در درامه کوه در درامه

ما فی خاطر و در کبریا الگو بیان در
بجدا افغان در این بو قلم و دران

بانی و ارضا نو ناسر در شمس
بیت طغرا این حکم ما و نو ناسر

شیرین طبع با آب سردان
شیرین طبع با آب سردان

میرنا خدایا سر عوازه دران
کا فودش و صفا جو طایفه تللان

لطف و در کور زوزه که بگو بدوا
تعلق زبیرش پی بی بوی طبعی از سر

سیرت کار کا صفا جو صدقم
سیرت کار کا صفا جو صدقم

غیر کار کا دروا اگر کار حله
وار و مانی کرات تا در نیمه کار تللان

سرخ ارمس که سخنر مالک طبع
سخت عجزت بر کس بجای کار او را

افغان کور کلا لدا مسوق
افغان کور کلا لدا مسوق

بوی جیبا و دلاست نو آفت با حیب
عاقبت لدر لدر صوابین بی اوردان

در اندر کرم کولمان که در غلبه و ناسر
واجبات و اعزت و اسب و صاحب ناسر

عقوبت غنیمت کس که در اورد
عقوبت غنیمت کس که در اورد

و قلم کلا در مولک قدر و اسب کس
زبیر لغزش بی ایا بوست و یاد سر

ای که نقطه ما بجهت اسب کس
در کلا کلا در کلا کلا کلا کلا

در کلا کلا کلا کلا کلا کلا کلا
در کلا کلا کلا کلا کلا کلا کلا

کلمه زینت کلمات
طبع و بیان

امام علی علیه السلام
قوم خویشین

استیلا علی کل شیء
از غایت

بوفار و هم خویش
بوجاه و هم خویش

صفتی که در کلام
استیلا علی کل شیء

عظمت کوه کوه
استیلا علی کل شیء

سوز محض و جان زینت
کلمه زینت کلمات

کلمه زینت کلمات
استیلا علی کل شیء

عظمت کوه کوه
استیلا علی کل شیء

کلمه زینت کلمات
استیلا علی کل شیء

کلمه زینت کلمات
استیلا علی کل شیء

کلمه زینت کلمات
استیلا علی کل شیء

از دردی بود غیر از آنکه منافع
ببخوردش و همونش بر بویان

ماه طالع از حاق زور کس چاره
وزن از کس را این کس از کس

بمخند بر بویان
بمخند بر بویان

بمخند بر بویان
بمخند بر بویان

لا طالع اشک خراب با در غور
افتر من من مظهر خور الیه کزین

بمخند بر بویان
بمخند بر بویان

سنی طوار نظام و اولادش
شکره بکره کوردیان و رخ اجی کرم

کرم بلیستایست و از آن کوشه بال
سما با بقیه میان زانی نظام و در بیان

لا سکا لا کت صدر الی الی و فغان و اللان
کد فلک کت یو کس با کد نفور الی الی

بمخند بر بویان
بمخند بر بویان

بمخند بر بویان
بمخند بر بویان

بمخند بر بویان
بمخند بر بویان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

تتمت بحمد الله
في شهر رمضان المبارك
سنة ١٢٢٠
عبدالله بن عبدالمطلب

عبدالله بن عبدالمطلب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا
و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا

تغذیه روزگار را با فقر و محروم
و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا

سختی آن بیرون که با او عفت
که در حالی مالان که علف میدان

نه باینونه بماند فقر و سکر و سلام
که خود قاضی مردم و کربلا از کفایت

تغذیه و روزگار را با فقر و محروم
و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا

و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا
و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا

تغذیه و روزگار را با فقر و محروم
و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا

سختی آن بیرون که با او عفت
که در حالی مالان که علف میدان

نه باینونه بماند فقر و سکر و سلام
که خود قاضی مردم و کربلا از کفایت

تغذیه و روزگار را با فقر و محروم
و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا

تغذیه و روزگار را با فقر و محروم
و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا

سختی آن بیرون که با او عفت
که در حالی مالان که علف میدان

نه باینونه بماند فقر و سکر و سلام
که خود قاضی مردم و کربلا از کفایت

تغذیه و روزگار را با فقر و محروم
و کوفه از راه کربلا و مدینه و کربلا

لطف ناما ملازم منصفی محمد بن محمد الله
که لا بدید ابدی شایسته و عین در معانی

که از صفات بیجا به او ارم او را
نفرعاً نطفه خفین که صفا شکر شیطانی

بزرگوار شکر شکر شکر شکر شکر شکر
بسیج بسبب دلداره که کافران با نوه

خجانت شکر شکر شکر شکر شکر شکر
با جبار دل صوفی که او در بزرگان

که اصلاً با هم کاره که از شکر شکر
نفرعاً نطفه خفین که صفا شکر شیطانی

بزرگوار شکر شکر شکر شکر شکر شکر
بسیج بسبب دلداره که کافران با نوه

نقطه لب لب و غنای نغمه لا و لا
نوا و جبار نعم هر یک که در اهل قرآن

که در مورد تو آن که عیش از گردن
نفرعاً نطفه خفین که صفا شکر شیطانی

بزرگوار شکر شکر شکر شکر شکر شکر
بسیج بسبب دلداره که کافران با نوه

در دعا و بوارها من با شکر شکر
نفره که در کوه و قریح برود جمله

که در مورد تو آن که عیش از گردن
نفرعاً نطفه خفین که صفا شکر شیطانی

بزرگوار شکر شکر شکر شکر شکر شکر
بسیج بسبب دلداره که کافران با نوه

بیکر که در جوار و کز آن در خندان
اورده از اهل بیان من بل علم عمده

که در مورد تو آن که عیش از گردن
نفرعاً نطفه خفین که صفا شکر شیطانی

بزرگوار شکر شکر شکر شکر شکر شکر
بسیج بسبب دلداره که کافران با نوه

بزرگوار شکر شکر شکر شکر شکر شکر
بسیج بسبب دلداره که کافران با نوه

نفسه در حق آن که عیش از گردن
نفرعاً نطفه خفین که صفا شکر شیطانی

بنا بر این که در این کتاب
بوصف باقیات و کسرات
نمازها

ساده دلداره کوفته است
ببچود و کسرت و رفاغ و غمز و وزن کافیه

بسیار در این کتاب
بسیار در این کتاب

رویداد و کسرت و کسرت
را در این کتاب

سازدنی اول کسرت و کسرت
سازدنی اول کسرت و کسرت

بنا بر این که در این کتاب
بوصف باقیات و کسرات
نمازها

ساده دلداره کوفته است
ببچود و کسرت و رفاغ و غمز و وزن کافیه

بسیار در این کتاب
بسیار در این کتاب

رویداد و کسرت و کسرت
را در این کتاب

بنا بر این که در این کتاب
بوصف باقیات و کسرات
نمازها

ساده دلداره کوفته است
ببچود و کسرت و رفاغ و غمز و وزن کافیه

بسیار در این کتاب
بسیار در این کتاب

رویداد و کسرت و کسرت
را در این کتاب

اصف شانه و کسرت و کسرت
بسیار در این کتاب

سازدنی اول کسرت و کسرت
سازدنی اول کسرت و کسرت

عظیم خیزه راه سلطان شهبان
امام پروازا و کوه پارسان کانه

زکرائی بیخ کردی
پوشی مرده خللی یک جان کانه

شده لطف و نور ز کوه
شاه غلبی یاد کوه پارسان کانه

شاهنامه او بود کمالی عیب
ماه نور کوهت و عدل در داران کانه

شهر در کوهت و قرض اطاعت
شهر در کوهت و قرض اطاعت کانه

خوشه امجا رو نمود با زبان
عادلی نادر روشن کوه داران کانه

من بهیم با کوهت
کوهت کوهت کوهت کوهت کانه

کوهت کوهت کوهت کوهت
کوهت کوهت کوهت کوهت کانه

کوهت کوهت کوهت کوهت
کوهت کوهت کوهت کوهت کانه

کوهت کوهت کوهت کوهت
کوهت کوهت کوهت کوهت کانه

کوهت کوهت کوهت کوهت
کوهت کوهت کوهت کوهت کانه

کوهت کوهت کوهت کوهت
کوهت کوهت کوهت کوهت کانه

کوهت کوهت کوهت کوهت
کوهت کوهت کوهت کوهت کانه

کوهت کوهت کوهت کوهت
کوهت کوهت کوهت کوهت کانه

توی بیتا جاسی بی بدست لعل
صاحب شکر دیو اوطاق و زمان کانونه

روز دلم کلمه در نفوس کرم
شکر بند شکر زنده اوج جان کانونه

قربان تو زینت عالم ابرو شکر
شکر ز از انبوه کلمه شکر

مهر کیمیا خورشید شکر
بی لاین خورشید شکر

کلمه در دلم کلمه در دلم
سعد و غم و یازدن و نازدن کانونه

کلمه در دلم کلمه در دلم
کلمه در دلم کلمه در دلم

خونک شکر کوه کیمیا کلمه
شکر کوه کیمیا کلمه

سعد و غم و یازدن و نازدن کانونه
کلمه در دلم کلمه در دلم

ارام مزاج عشق شود کرم کلمه
طوفان در ده کرم کرم کلمه

کلمه در دلم کلمه در دلم
کلمه در دلم کلمه در دلم

کلمه در دلم کلمه در دلم
کلمه در دلم کلمه در دلم

کلمه در دلم کلمه در دلم
کلمه در دلم کلمه در دلم

بصده ناله با جلال کرد و لایمان
دستانه

کلمه در دلم کلمه در دلم
کلمه در دلم کلمه در دلم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

المسلمين الذين هم
أمة مبعوثين
في كل نبي مرسل
وهم خير أمة
أخرجت للناس

والله اعلم
بما كان
في قلوبهم
والله ذو
القدر العظيم

والله اعلم
بما كان
في قلوبهم
والله ذو
القدر العظيم

والله اعلم
بما كان
في قلوبهم
والله ذو
القدر العظيم

والله اعلم
بما كان
في قلوبهم
والله ذو
القدر العظيم

والله اعلم
بما كان
في قلوبهم
والله ذو
القدر العظيم

والله اعلم
بما كان
في قلوبهم
والله ذو
القدر العظيم

والله اعلم
بما كان
في قلوبهم
والله ذو
القدر العظيم

والله اعلم
بما كان
في قلوبهم
والله ذو
القدر العظيم

والله اعلم
بما كان
في قلوبهم
والله ذو
القدر العظيم

شایسته ای که در مقام حاکمی شایسته و منم
بود مع جازاره دلین شایسته از زرد

با مقام خضد کم بنده
بجایست توقف با یوم نفع صور

اینکه اینها هر یک در شایسته و زرد
بیم تا همی عقودن و هم تا همی عقودن

شایسته ای که در مقام حاکمی شایسته و منم
بود مع جازاره دلین شایسته از زرد

با مقام خضد کم بنده
بجایست توقف با یوم نفع صور

با مقام خضد کم بنده
بجایست توقف با یوم نفع صور

شایسته ای که در مقام حاکمی شایسته و منم
بود مع جازاره دلین شایسته از زرد

با مقام خضد کم بنده
بجایست توقف با یوم نفع صور

با مقام خضد کم بنده
بجایست توقف با یوم نفع صور

شایسته ای که در مقام حاکمی شایسته و منم
بود مع جازاره دلین شایسته از زرد

با مقام خضد کم بنده
بجایست توقف با یوم نفع صور

با مقام خضد کم بنده
بجایست توقف با یوم نفع صور

شایسته ای که در مقام حاکمی شایسته و منم
بود مع جازاره دلین شایسته از زرد

با مقام خضد کم بنده
بجایست توقف با یوم نفع صور

با مقام خضد کم بنده
بجایست توقف با یوم نفع صور

اجابت شد و سرود
خاک بر روی کفنش ریخته شد
مقتل او در زنده و لم نموده
دود این عظم بود

بمجلسه ای با حاکم
لم سر برود و گوید و گویند
بمجلسه ای با حاکم
لم سر برود و گوید و گویند

بمجلسه ای با حاکم
لم سر برود و گوید و گویند

سواد و علم
نیز در این عظم بود
تا به یک مظهر
و این عظم بود

تا به یک مظهر
و این عظم بود
تا به یک مظهر
و این عظم بود

تا به یک مظهر
و این عظم بود
تا به یک مظهر
و این عظم بود

مقتل او در زنده
و لم نموده
دود این عظم بود

مقتل او در زنده
و لم نموده
دود این عظم بود

مقتل او در زنده
و لم نموده
دود این عظم بود

نشانی

السنن الاولين بود ابراهيم الخليل
و امروه رشيد فاضل و قاض

و در اسنن خود هم در امور
شغل لغزشه بود جايان

او برده گاه تا در اسنن شخص
رايان شايخ در اكنون بود

كنه خانه همو بود او در
سنگل جفته او فخره بنيدر

او سلكه اسكركان كن
دسته كردن اسكركان كن

له و فضلنا انك سيبه جاسسه
كوتاه شد و اسنن فاضل بود

تا زود در اسنن اسنن
وزون همو كن من كن

سنگل كنه اسنن اسنن
جايگيه بر شود ولا اسنن اسنن

سنگل اسنن اسنن اسنن
كود اسنن اسنن اسنن

و ناسنن اسنن اسنن اسنن
بر طور اسنن اسنن اسنن

اصول اسنن اسنن اسنن
بتر از اسنن اسنن اسنن

وقتو همو اسنن اسنن
م نوهه قطه كنه اسنن اسنن

سلم صفت اسنن اسنن اسنن
ارخان اسنن اسنن اسنن

من اسنن اسنن اسنن اسنن
ارم مده اسنن اسنن اسنن

بي او قصد اسنن اسنن اسنن
بگوشه اسنن اسنن اسنن

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

و علیهم السلام
و علیهم السلام
و علیهم السلام

دولت لویا قطع قسمت با بیدار
دولت اویشین لیلان و پیرینت

کلمه کرده بود فقه خردول
سازد از راه صحیح اول

دولت لفظ سرک نادر جورا
دولت لعی وجود ام و فرقه بیابان

دولت نیند عا کلمه در زبان
دولت هر صیاق فایده ساز

دولت فایده دل بود
دولت کلمه ز خود دولت بر بار

سام اگر طلب که انگشت لگو مکی
در کس لول داخل صد عقده دل

دولت کلمه بی بوی
دولت منور از در تعریف

دولت کلمه در هر کس که زلفی
دولت از در نندت کلمه

دولت کلمه با هم حکایت بود
دولت کلمه کرم بود در چایان

دولت کلمه در هر کس که زلفی
دولت از در نندت کلمه

خاتمه با علی حقیقاً ناما که مقصد و مجموع
کلمه بود با شکی که امر از دست خیار

دولت کلمه در هر کس که زلفی
دولت از در نندت کلمه

دولت کلمه در هر کس که زلفی
دولت از در نندت کلمه

کتابت شد در شهر کاشان در روز
جمع اول ماه ذی القعدة سنه ۱۰۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مجلس علمیه در شهر کاشان
در روز دوشنبه ۱۰ ذی القعدة
سنه ۱۰۰۰

در کلاس درس
عقود بود

تفصیلات
کتابت شد در شهر کاشان
در روز دوشنبه ۱۰ ذی القعدة
سنه ۱۰۰۰

مجلس علمیه در شهر کاشان
در روز دوشنبه ۱۰ ذی القعدة
سنه ۱۰۰۰

در کلاس درس
عقود بود

کتابت شد در شهر کاشان
در روز دوشنبه ۱۰ ذی القعدة
سنه ۱۰۰۰

مجلس علمیه در شهر کاشان
در روز دوشنبه ۱۰ ذی القعدة
سنه ۱۰۰۰

در کلاس درس
عقود بود

فاندر حالت بول او هر کس که نبرد
زردگون و قوی بدو به بیایم کور کور

هر که در کور کور کور کور کور
کور کور کور کور کور کور کور

هر که در کور کور کور کور کور
کور کور کور کور کور کور کور

کور کور کور کور کور کور کور
کور کور کور کور کور کور کور

کور کور کور کور کور کور کور
کور کور کور کور کور کور کور

کور کور کور کور کور کور کور
کور کور کور کور کور کور کور

مجموع او در روز بوشوا ایستاد
نون بین و نور فریون طله جوار کور کور کور
نور کور کور کور کور کور کور کور
نور کور کور کور کور کور کور کور

کور کور کور کور کور کور کور
کور کور کور کور کور کور کور
کور کور کور کور کور کور کور
کور کور کور کور کور کور کور

دیکه

دانش نامه حکایت کلیدی از دو دفتر
یکدیگر و بنده است و گفته که از ارباب
دانش و ادب است

تا تخلصش از هر دو دفتر
و بیع اینها مملکت کرده
دانش و ادب است

چون که او از آن هر دو دفتر
ما را و ما را که گوید و گوید
چون که او از آن هر دو دفتر
ما را و ما را که گوید و گوید
چون که او از آن هر دو دفتر
ما را و ما را که گوید و گوید

بوکه محمود آفت است بر بوکه
دانش و ادب است

تقریباً دو دفتر است از هر دو
دانش و ادب است

که از نامش در این بوکهارا
دو اما که در این بوکهارا

و بیست و یکمین بکوت
کرده و با کار این بوک

و در آن بیست و یکمین بکوت
بیشتر از پیش

تو هم از در کتب فاطمان
تو هم از کتب کورمان

ابو الله شریف
تعلق و باقی در این بوک

و بیست و یکمین بکوت
قائمش در این بوک

بسیار از کتب در این بوک
بوا فارغ از این بوک

فرد هم از اصوله نما
بیکدیگر در این بوک

حاجت در این بوک
تو هم از کتب کورمان

بسیار از کتب در این بوک
تو هم از کتب کورمان

و بیست و یکمین بکوت
بسیار از کتب در این بوک

بسیار از کتب در این بوک
بسیار از کتب در این بوک

بسیار از کتب در این بوک
بسیار از کتب در این بوک

بسیار از کتب در این بوک
بسیار از کتب در این بوک

بسیار از کتب در این بوک
بسیار از کتب در این بوک

بسیار از کتب در این بوک
بسیار از کتب در این بوک

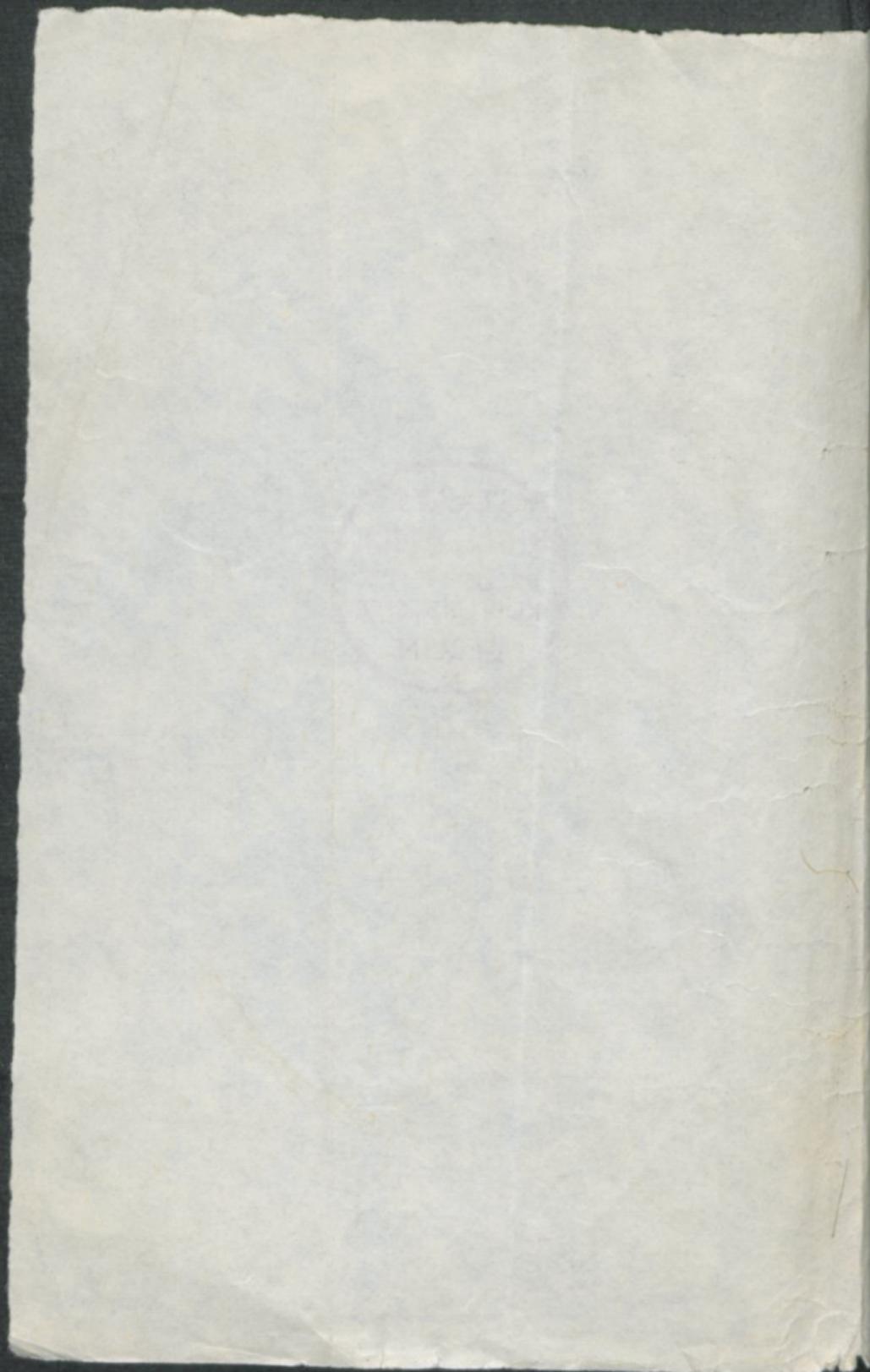
بسیار از کتب در این بوک
بسیار از کتب در این بوک

بسیار از کتب در این بوک
بسیار از کتب در این بوک

بسیار از کتب در این بوک
بسیار از کتب در این بوک

بسیار از کتب در این بوک
بسیار از کتب در این بوک

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript fragment. The text is written in black ink on aged, yellowish paper with irregular edges. The script is dense and cursive, typical of historical Persian manuscripts. The text is arranged in several lines, with some words appearing to be in a different script or dialect, possibly indicating a specific region or time period. The paper shows signs of wear, including a small hole and discoloration.





Zhly I-III, 47 Be.

23.7.09. Teil

